

به نقل از: پیام فدایی، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۲۸۷، تیر ۱۴۰۲

گفتگو با رفیق فربرز سنجری درباره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۲۲)

توضیح پیام فدایی:

با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی بپاخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان های سراسر کشور گشت. در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگوئی ترتیب داده ایم با رفیق فربرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن مقطع و سال های بعد به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق_ که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود_ از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پیام فدایی: در صحبت‌هایتان به انشعاب در جریان منحن کار اشاره کردید که "اکثریت آن سازمان را به ورطه حمایت آشکار از جنایات ارتجاع حاکم کشاند" لطفاً درباره چگونگی این انشعاب بیشتر توضیح دهید؟

فربرز سنجری: در خرداد سال ۱۳۵۹ انشعاب بزرگی در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که اپورتونیزم بر آن غالب شده بود رخ داد. البته با توجه به مواضع اتخاذ شده توسط این سازمان و راست روی های پیگیرانه اش در برخورد به مبارزات مردم و رژیم حاکم تا آنزمان، این انشعاب غیرقابل پیش بینی نبود. به خصوص به دلیل نفوذ عناصر توده ای (وابسته به حزب توده) در این سازمان برخی اختلافات درونی در سطح بیرونی هم پخش می شد، از جمله گزارش گونه ای از پلنوم این جریان منتشر شد که به ادعای خود این جریان توده ای های نفوذ کرده اقدام به انتشار آن کرده بودند.

با انشعاب ۱۳۵۹، این سازمان به دو بخش اقلیت و اکثریت تقسیم شد. این انشعاب گرچه بیانگر بحران در این سازمان و اوجگیری آن بود؛ اما در همان حال هم نشان می داد که کمیته مرکزی این سازمان که زیر نفوذ امثال فرخ نگهدار قرار داشت نه این بحران را میفهمد و نه حاضر است با تکیه بر خرد جمعی، راهی برای غلبه بر آن پیدا کند.

واقعیت این بود که به رغم گذشت بیش از یکسال از قدرت گیری رژیم جدید، کمیته مرکزی این سازمان به اعتراف خودش که در "پاسخ اقلیت به نامه «مرکزیت»" به تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ قید شده (این جزوه بعد از انشعاب از سوی اقلیت منتشر شد) تا زمان برگزاری پلنوم این تشکیلات "فاقد سیاست و مشی مبتنی بر تحلیل علمی از شرایط عینی حاکم بر جامعه بود". واقعیت این است که با توجه به قرار گرفتن عناصر خائن و سازشکار در رأس این سازمان، کمیته مرکزی اساساً با تحلیل علمی از شرایط عینی بیگانه بود و تنها با تعقیب سیاست های جمهوری اسلامی سعی می کرد مواضعی اتخاذ کند که امکان فعالیت علنی را از دست ندهد. اتفاقاً یکی از اعضای این کمیته مرکزی موضع گیری آنها نسبت به رویدادهای روزمره را بر اساس "بو کشیدن" از اوضاع جامعه توصیف کرده و گفته است که مواضع آنها به این روش اتخاذ می شده است! روش نوظهوری که تا آن زمان جایی دیده و شنیده نشده و نظیر آن حتی در دکان سیاست هیچ عطاری هم پیدا نمی شد، بماند که بتوان آن را به مارکسیسم نسبت داد! کمیته مرکزی سازمان مذکور با توجه به وجود عناصری مثل فرخ نگهدار _ که مبتکر آن نامه مشهور به "بازرگان نخست وزیر منتخب امام" بود_ اولاً وجود خرده بورژوازی را در

حاکمیت، وجه غالب دانسته و در نتیجه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را یک رژیم ملی و مدافع مردم جا می زد. ثانیاً برای حفظ امکان فعالیت علنی، به هر کرنشی در مقابل حاکمیت تن می داد. در آن نامه که در ۲۱ اسفند ۵۷ خطاب به بازرگان نوشته شده بود و قبلاً هم به آن اشاره کرده ام کمیته مرکزی سازمان، دولت بازرگان را دولتی "ملی" خطاب می کند. تا آنجا که بازرگان در نطق تلویزیونی خود از "فدائیان خلق" تشکر نمود و این موضع را امیدبخش نامید. تجربه هم نشان داد که چنین عناصری در رأس آن سازمان، حتی تا آنجا پیش رفتند که آشکارا منافع توده های تحت ستم ایران را در مقابل یورش جنایتکارانه جمهوری اسلامی به مردم زیر پا گذاشتند.

برای این جماعت، فروختن خلق ترکمن در مقابل اجازه حضور در یک مناظره تلویزیونی و یا جلوگیری از ادامه مقاومت دانشجویان در جریان یورش جمهوری اسلامی به دانشگاه که رژیم آن را با وقاحت تمام "انقلاب فرهنگی" قلمداد می کرد به بهای خوانده شدن اطلاعیه شان در رادیو و یا در کردستان سلاح به زمین گذاشتن و پشت کردن به خلق کرد برای از دست ندادن امکان فعالیت علنی امری بدیهی است. این برخوردهای خائنه و سازشکارانه، بی شک هواداران صادق ولی بی تجربه این سازمان را به تفکر وا می داشت و به واقع تحت فشار چنین نیروهائی بود که بخشی از آن سازمان سعی کرد حساب خود را از بخشی دیگر جدا سازد. با این انشعاب و دو تکه شدن جریان مزبور، اکثریتی ها با شتاب بیشتری به سوی حزب توده رفتند تا آنجا که مساله وحدت با این حزب مردم فروش در دستور کارشان قرار گرفت. اما اقلیتی ها اگر چه از چنان آلودگی هائی احتراز کردند و جدائی شان از جناح اکثریت کاری درست و مبارزاتی بود اما آنها نیز نشان دادند که به رغم ادعاهایشان دارای تحلیل درست مشخص از شرایط مشخص جامعه و جنبش نیستند. آنها ادعا می کردند که بر خلاف اکثریت که با "گیجی و سردرگمی و نداشتن برنامه و دید روشن" سازمان را پیش می برد خودشان "دارای تحلیل مشخص از گذشته و چشم انداز روشن نسبت به آینده" هستند، و یا مطرح می کردند که با تاکید بر این امر که امروز به "نظریات مدون و منسجم که کلیه رفقای اقلیت آگاهانه از آن دفاع می کنند دست یافته ایم". (پاسخ اقلیت به نامه "مرکزیت")، اتفاقاً فاقد نظرات منسجم بوده و نتوانستند برای بحرانی که کل آن سازمان را فراگرفته بود و انشعاب خود اینها نیز یکی از نتایج آن بود، راه حلی انقلابی پیدا کنند. امری که خیلی زود "اقلیت" را به ورطه جدائی های پشت سر هم انداخت.

پرسش: یکی از معضلات جریان منحن کار تا پیش از این انشعاب فقدان تحلیل از ماهیت قدرت دولتی و بر این اساس تعیین خط مشی انقلابی بود. جناح اقلیت به این معضل چگونه پاسخ داد؟

پاسخ: به دنبال انشعاب، جناح اقلیت به انتشار نشریه کار ادامه داد و طی مقالاتی در این نشریه و در نشریه نبرد خلق به تشریح تحلیل خود از حاکمیت پرداخت. بر اساس این تحلیل حاکمیت پس از قیام بهمن "ارگان سازشی" اعلام شد که از نیروهای وابسته به قشر فوقانی خرده بورژوازی سنتی و نمایندگان بورژوازی وابسته که آنرا "بورژوازی متوسط" می نامیدند تشکیل می شد. در این تحلیل نشان داده شد که اولاً اقلیت با قائل شدن "قشر فوقانی خرده بورژوازی سنتی" در حاکمیت هنوز رژیم جمهوری اسلامی را تماماً ضد مردم ایران نمی داند و به اعتبار وجود گویا نمایندگان خرده بورژوازی سنتی، حکومت موجود را یک "ارگان سازش" _سازشی بین طبقات انقلاب و ضد انقلابی_ تلقی می کند. از طرف دیگر، مشکل بزرگ اقلیت آن بود که قادر نبود طبقات و قشرهایی که مدعی بود در "ارگان سازش" دخیلند را در متن جامعه نشان دهد و ما به ازاء مادی آنها را روشن نماید. بر اساس این تحلیل خمینی نماینده خرده بورژوازی سنتی عنوان می شد، قشری که از نظر اقلیت "دارای گرایشات ضعیف ضد امپریالیستی" بود. اقلیتی ها تأکید داشتند که همین مساله برخی مواقع "تضاد های درونی ارگان سازش را تشدید" می کند ولی نمی توانستند نشان دهند کدام عملکرد این حاکمیت به نفع خرده بورژوازی سنتی ضد امپریالیسم می باشد.

البته همانطور که اقلیت قادر نبود این "قشر فوقانی خرده بورژوازی سنتی" که "دارای گرایشات ضعیف ضد امپریالیستی" هم بود را در جامعه نشان دهد از نشان دادن ما به ازاء عینی بورژوازی متوسط هم عاجز بود. اساساً وقتی از "نمایندگان بورژوازی وابسته" صحبت می شود چگونه می توان آن را به کوچک و بزرگ و متوسط تقسیم کرد. چون وقتی از وابستگی بورژوازی صحبت می کنیم یعنی وابسته

به امپریالیسم و امپریالیسم هم همانا سرمایه داری انحصاری و سرمایه انحصاری مالی است. پس صحبت از بزرگی و یا متوسط بودن این سرمایه چه معنایی دارد؟ به واقع اقلیت از آنجا که قادر نبود تشخیص دهد که پس از قیام شکست خورده بهمن همان طبقه ای قدرت سیاسی را به دست گرفته است که در زمان شاه در قدرت بود، با متوسط خواندن بورژوازی وابسته در حاکمیت این واقعیت را لاپوشانی می کرد.

واقعیت این است که در ایران، دولت خود بزرگترین سرمایه دار است و بخش بزرگی از سرمایه گذاری ها از طریق همین دولت انجام می شود. به همین دلیل هم هست که چریکهای فدائی خلق همواره تاکید کرده اند که استثمار امپریالیستی اساساً از طریق دستگاه دولتی انجام می شود. بنابراین در شرایطی که حاکمیت بعد از قیام هیچگونه تغییری در این روند ایجاد نکرده بود و تنها در حرف و ادعا خود را ضد امپریالیست می خواند، نمی شد ماهیت آن را با متوسط خواندن بورژوازی وابسته در حاکمیت از ماهیت وابسته به امپریالیسم رژیم شاه متفاوت جلوه داد. اساساً تا زمانی که شریان سرمایه های امپریالیستی در ایران برقرار است، نمی توان و خطاست که برای دستگاه دولتی به عنوان سرمایه گذار اصلی، معیار متوسط و یا بزرگ را به کار گرفت.

پرسش: اگر اقلیت خمینی را نماینده "قشر فوقانی خرده بورژوازی سنتی" اعلام می کرد و مدعی بود که همین قشر به خاطر گرایشات ضد امپریالیستی اش تضادهای درونی "ارگان سازش" را تشدید می کند پس چگونه می توانست نقش خمینی را در تضادهای درونی حاکمیت توضیح دهد؟ آخر بر کسی پوشیده نبود که با وجود هر تضادی که در حاکمیت وجود داشت بالاخره حرف آخر را همواره خمینی می زد و عملکردهای حاکمیت بر اساس حرف او پیش می رفت؟

پاسخ: خوب اتفاقاً یکی از مواردی که تحلیل اقلیت را نادرست و غیر واقعی می کرد همین تناقض بود. چون در موارد مورد مناقشه در حاکمیت، این خمینی بود که حرف آخر را می زد و بقیه هم چون او را "فصل الخطاب" در حاکمیت می دانستند، از آن تبعیت می کردند. اقلیت اگر می خواست بر این تز خود پای بند باشد و واقعیت را هم انکار نکند مجبور می شد که اعلام کند در ارگان سازش ادعائیش، هژمونی با "قشر فوقانی خرده بورژوازی سنتی" می باشد. ولی در این صورت با معضل بزرگی در نشان دادن تفاوت تحلیل خود با اکثریت که دیگر آشکارا ماهیت حاکمیت را خرده بورژوائی معرفی می کرد، پیدا می نمود. در واقعیت هم همین تحلیل اقلیت در مورد حاکمیت باعث شد که تا مدت ها در برخورد با رویدادهای مهم جامعه فاصله زیادی با اکثریت نداشته باشد. اقلیت جهت نشان دادن تفاوت خود با اکثریت مدعی بود که: "رفقا روحانیت نماینده خرده بورژوازی سنتی مرفه در حاکمیت را متحد طبیعی کمونیست ها می دانند حال آن که ما آن را نیروی می دانیم که با بورژوازی سازش کرده است" (همانجا). عجب تفاوت بزرگی؟! آنهم در شرایطی که به باور اقلیت آن نیرو به رغم سازش با بورژوازی اما دارای "گرایشات ضعیف ضد امپریالیستی" است. این "خرده بورژوازی" به واقع لفافه ای بود که به اقلیت امکان می داد سیاست های اپورتونیستی خود را توجیه نماید. مثلاً در کار شما ۶۱ در رابطه با مضحکه تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام مدعی شد که این امر جزئی از "اقدامات ضد امپریالیستی" حاکمیت می باشد! و بعد با اپورتونیسم باورنکردنی مطرح کرد که: "دانشجویان پیرو خط امام با اعلامیه های افشاگری خود در حقیقت بر بسیاری از مواضع انقلابی سازمان ما مهر تأیید زدند!!" و در نشریه کار شماره ۷۰ مرداد ۵۹ این "افتخار" را به خود داد که بگوید: این امر "بر اعتبار و حیثیت سازمان چریکهای فدائی خلق ... به میزان زیادی افزود و شعارهای سازمان ما را به شعارهای توده ها تبدیل کرد". من دیگر به این نمی پردازم که ماهیت چنان شعارهایی چه بود که اقلیت آنها را از آن خود دانسته و وجه اشتراکی بین خود و "دانشجویان پیرو خط امام" می دید!!

پرسش: پس از انشعاب جناح اقلیت در رابطه با کردستان از "صلح دمکراتیک" سخن می گفت آیا چنین موضعی با واقعیت تطبیق داشت؟ می شود در این مورد توضیح دهید؟

پاسخ: پس از انشعاب روشن شد که جناح اقلیت وقتی هنوز انشعابی رخ نداده بود به دنبال یورش وحشیانه جمهوری اسلامی به کردستان در مرداد ۱۳۵۸ از "صلح دمکراتیک" که به واقع کوششی

برای باز داشتن مردم رنج کشیده کردستان از مبارزه علیه جمهوری اسلامی بود، پشتیبانی می کرده است. به دنبال انشعاب اقلیت و اکثریت، این جناح فرصت را مغتنم شمرد و در کار شماره ۶۷ در مقاله "مساله کردستان و موضع ما" بار دیگر "صلح دمکراتیک" را پیش کشید. در این مقاله است که اقلیت ادعا می کند که بخش وسیعی از توده ها اعتماد ناآگاهانه ای به رژیم داشته و از آن حمایت می کنند و نتیجه می گیرد که: "مبارزه خلق کرد قادر به سرنگونی قدرت حاکمه نیست". به این ترتیب وقتی سازمانی به این نتیجه می رسد (البته بدون ارائه هیچ دلیل عینی و قابل اتکائی) که مبارزه مردم در کردستان نمی تواند رژیم را سرنگون سازد، به طور طبیعی باید هدف های این مبارزه را خواست های دیگری اعلام کرده و آنها را روشن نماید. اینجاست که اقلیت نظراتی ارائه می دهد که مرزهای آن را با اکثریت مخدوش می سازد. اقلیت در مقاله فوق الذکر هدف های مبارزه خلق کرد را: "تامین حقوق دمکراتیک خلق کرد و همه خلق های ایران" اعلام می کند و به این ترتیب نشان می دهد که از نظر اقلیت گویا بدون سرنگونی جمهوری اسلامی می توان "حقوق دمکراتیک خلق کرد" و نه تنها خلق کرد بلکه "همه خلق های ایران" را تامین نمود. این یک موضع انحرافی، غیر واقعی و سازشکارانه در خدمت فریب توده ها بود که اقلیت و اکثریت در آن شریک بودند.

واقعیت این است که در ایران روبنای ذاتی نظام سرمایه داری وابسته (صرفنظر از این که اقلیت آن را متوسط می خواند) "دیکتاتوری افسار گسیخته" است و البته اقلیت هم در همین مقاله تاکید کرده بود که: "بدون برقراری دمکراسی توده ای در ایران، خلق کرد به خواست های واقعی خویش دست نخواهد یافت". با این حال اقلیت مدعی شد که بدون سرنگونی جمهوری اسلامی هم می توان به "حقوق دمکراتیک خلق کرد" دست یافت! این ترها که به هیچ وجه با واقعیت انطباق نداشت نشان می داد که به رغم جدائی از اکثریت متأسفانه اقلیت هنوز لهجه اکثریتی خود را حفظ کرده است.

پرسش: با این انشعاب، آیا موضع و برخورد اقلیت نسبت به چریکهای فدائی خلق با زمانی که آنها همراه اکثریت بودند تفاوتی کرد؟

پاسخ: در آن زمان اقلیتی ها هیچ وقت برخوردهای به غایت غیردمکراتیک کمیته مرکزی سازمان در رابطه با ما را محکوم نکردند. آنها برخوردهای غیردمکراتیک این کمیته مرکزی را با جناح خودشان افشاء می کردند اما از این بیشتر جلو نمی رفتند. در جریان این انشعاب هم معلوم شد که در جلسه کمیته مرکزی قبل از انشعاب که افرادی از همین جناح هم در آن حضور داشتند به دنبال انتشار "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" در خرداد ۱۳۵۸ تصمیم گرفته می شود که "برخورد مختصری در حد چند صفحه با مصاحبه مذکور صورت گیرد و در "کار" منتشر شود". اما فردی که "مسئولیت برخورد چند صفحه ای با "مصاحبه" رفیق اشرف دهقانی به وی واگذار شده بود جزوه ای نوشت که در آن به مسائلی پرداخته بود که هنوز در درون سازمان به بحث کامل گذاشته نشده بود و اختلاف نظر در مورد آنها وجود داشت". اختلافات در مورد انتشار این جزوه بالا می گیرد و حتی مطرح می شود که "انتشار این جزوه ممکن است به جدائی بینجامد". اما جزوه مزبور منتشر می شود و اتفافی هم نمی افتد! اقلیتی ها این موضوع را زمانی "افشاء" کردند که یک سال از آن اتفاق گذشته بود. در نتیجه این به اصطلاح افشاگری فاقد ارزش بود. چون در زمانی افشاء می شد که دار و دسته فرخ نگهدار عملاً با برنامه حساب شده ای بخش بزرگی از آن سازمان را به آستانبوسی بورژوازی وابسته و رژیم حامیش جمهوری اسلامی برده بودند و افشای این امر تأثیری در کاری که عملاً انجام شده بود به جا نمی گذاشت.

لازم است که در همین جا تاکید کنم که اقلیتی ها پس از جدائی کتابی منتشر کردند به نام "دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه (قهر)". در این کتاب با استناد به نظرات رفیق بیژن جزنی سعی شده بود نظرات رفیق احمدزاده رد شود. البته در آن کتاب سر آخر گفته می شود که نظرات جزنی هم نادرست بوده است. این نوع برخورد درست یادآور همان روشی بود که جناح غالب در آن سازمان پیش برده بود. مطالعه کتاب نشان می داد که نویسندگان این کتاب تبلیغ مسلحانه را به عنوان یک تاکتیک می پذیرد اما چنان درک ساده اندیشانه ای از آن ارائه می دهد که ربطی به واقعیت زنده نداشت. این کتاب که در واقع نشاندهنده درک اقلیت از تئوری های گذشته سازمان می باشد به روشنی بیانگر آن است که چرا اقلیتی ها حاضر به مبارزه ایدئولوژیک بر سر تحلیل ها و تئوری های گذشته نبودند و چرا به

پیشنهاد اکثریت در این زمینه تن نمی دادند. آخر آنها در این زمینه تفاوت بزرگی بین خود و جناح اکثریت نمی دیدند.

پرسش: در مورد انشعاب یاد شده و مواضع طرفین آن پرسش های زیادی هست که در فرصت های دیگر می شود آنها را طرح نمود. اما بگذارید برگردیم به عملکرد تشکیلات خودمان در این دوره و فعالیت های هوادارانش که در آن روزها مورد یورش وحشیانه پاسداران قرار داشتند. لطفا ما را بیشتر در جریان اعمال سرکوبگرانه دشمنان مردم در آن زمان قرار دهید.

پاسخ: واقعیت این است که در تمام سال ۵۸ و همچنین اوائل سال ۵۹ که زمان پرسش شماست ما شاهد اعمال سرکوبگرانه حزب الله ای ها و پاسداران علیه همه نیروهای سیاسی که با نظرات مختلف به هر حال به صف مردم تعلق داشتند، بودیم. البته من در طول این گفتگو به آنها اشاره کردم. در اینجا بگویم که بعد از یورش به دانشگاه و به اصطلاح انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاه ها، مزدوران جمهوری اسلامی هارتر شده بودند. با توجه به اینکه هنوز سازمان های سیاسی مبادرت به گذاشتن دکه و میز کتاب می کردند و به این وسیله نشریات خود را به دست مردم می رساندند، یورش به مبارزینی که پشت میز کتاب یا دکه ها می ایستادند خیلی زیاد شده بود. واقعیت این بود که جمهوری اسلامی ظرفیت تحمل روشننگری های تشکیلات های درون صف مردم را نداشت.

بگذارید برای نمونه به دو مورد از یورش مزدوران رژیم به رفقای ما در لاهیجان و بابل اشاره کنم. در سوم تیر ماه سال ۱۳۵۹ پاسداران ارتجاع در بابل به محلی که جایگاه فروش نشریات نیروهای مترقی بود حمله کرده و برخی از رفقای که مشغول فروش نشریات بودند را دستگیر و داخل ماشین خود قرار دادند تا به بازداشتگاه ببرند. در جریان اعتراضات و جرح و بحثی که بین هواداران ما با پاسداران پیش آمد رفقا توانستند یکی از رفقای که دستگیر شده بود را فراری دهند. در چنین مواقعی با توجه به جمعیتی که در محل جمع می شد یکی از فعالیت های رفقای ما افشاگری در میان مردم و نشان دادن ماهیت سرکوبگرانه جمهوری اسلامی بود. در جریان یورش پاسداران در این روز آنها مبادرت به تیراندازی هوایی کرده و تا غروب آن روز سه تن از هواداران تشکیلات ما را دستگیر نمودند. در جریان این یورش رفقا مبادرت به یک تظاهرات موضعی کرده و شعار می دادند "ارتجاع تو خالیست، کردستان گواهی است" و "زنده باد آزادی" به این طریق مردم بیشتری در جریان یورش و سرکوبگری پاسداران قرار گرفتند. فردای آن روز نیز رفقا تجمعی در مقابل شهرداری سازمان دادند و خواستار آزادی رفقای در بند شدند. که این تجمع با پیوستن مردم به یک راهپیمایی علیه جمهوری اسلامی بدل شد.

در لاهیجان نیز در ۸ تیر ماه ۱۳۵۹ تعدادی از طرفداران و مزدوران جمهوری اسلامی به دکه ها و پوستر ها و نوشته های کنار خیابان حمله کردند. این یورش با مقاومت رفقای ما مواجه شد. اما نیروهای مرتجع حدود ساعت ۴ صبح بمبی در جلوی دکه ها منفجر کردند که موج انفجار آن شیشه تعدادی از مغازه ها را شکست. حدود ساعت ده صبح فرماندار لاهیجان با استناد به این بمبگذاری سخنرانی تحریک آمیزی کرد و در پی آن ارادل و اوباش حکومتی به دکه ها حمله کردند.

این نمونه ها که از روی اطلاعیه هایی که در همان زمان در لاهیجان و بابل داده شده مورد اشاره قرار گرفت به روشنی جو آن زمان و تلاش و اقدامات جمهوری اسلامی برای تحکیم اختناق در جامعه را نشان می دهد.

(ادامه دارد)